

Structural Analysis of the Story "Executing Hasanak" Based on Labov's Diamond Model

Samin Kamali *

Ph.D Student of Persian Language and Literature, Shiraz University, Iran, samin.kamali@yahoo.com

MohammadHassan. Karami

Professor of Persian Language and Literature, Shiraz University, Iran, mohamadhkarami@gmail.com

Abstract

Narratology, as a branch of structuralism, aims to discover a general model of narration. William Labov is one of the theorists in this domain who, together with Joshua Waletzky, proposed a model for narrative structure based on oral narration of speakers of English. This model, also famous as diamond, consists of six parts: abstract, orientation, complicating action, evaluation, resolution, and coda. Tarikh-e Beyhaqi is a historical narrative in which oral narrative has a conspicuous presence. Based on Labov's model, this article seeks to analyze the story "executing Hasanak", in which oral narrative plays a crucial part. Results of the research show that the macro structure of Hasanak story is consistent with Labov's model, but elements such as subject matter and writing techniques cause differing of the work from the model in some parts and make it unique. Moreover, the most important individuating aspect of this work is manifested in evaluation part where Beyhaqi's writing style is made emphatic and his claim regarding his being unbiased in historiography is rejected.

Keywords: Evaluation, Busahl-e-Zuzani, Beyhaqi, Hasanak, Oral Narration, Labov.

* Corresponding author

فصل نامه متن شناسی ادب فارسی (علمی- پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره اول (پیاپی ۳۷)، بهار ۱۳۹۷، صص ۱-۱۶

تحلیل ساختاری ماجرای بر دار کردن حسنک وزیر بر پایه الگوی الماسی شکل لباو و والتزکی

ثمین کمالی* - محمدحسین کرمی**

چکیده

روایت‌شناسی گونه‌ای از ساختارگرایی است که هدف آن، کشف الگویی کلی برای روایت است. ویلیام لباو یکی از نظریه‌پردازان این حوزه است. او با همکاری جاشوا والتزکی بر پایه روایت‌های شفاهی گویشوران انگلیسی‌زبان، الگویی برای ساختار روایت پیشنهاد کرد که به الگوی الماسی شکل معروف است. این الگو از شش بخش چکیده، آشناسازی، ارزش‌گذاری، کنش گره‌افکن، کنش گره‌گشا، پایانه تشکیل شده است. تاریخ بیهقی اثری روایی است که روایت شفاهی در بیشتر بخش‌های آن نمود بسیاری دارد. روایت شفاهی در ماجرای بر دار کردن حسنک وزیر نقش بسیار مهمی دارد؛ این مقاله می‌کوشد تا بر پایه الگوی لباو این روایت را بررسی و تحلیل کند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که ساختار کلان داستان حسنک با این الگو به‌طور کلی سازگار و منطبق است؛ اما عواملی مانند موضوع اثر، شگردهای بیهقی در روایت و... به بیشتر بخش‌های الگو شکل ویژه‌ای بخشیده و باعث بی‌مانندی چارچوب ماجرا شده است. مهم‌ترین نمود امتیاز داستان حسنک در بخش ارزش‌گذاری آشکار می‌شود که سبک نگارش بیهقی را به سبکی تأکیدی تبدیل و ادعای او را مبنی بر بی‌طرفی در تاریخ‌نگاری رد می‌کند.

واژه‌های کلیدی

ارزش‌گذاری؛ بوسهل زوزنی؛ بیهقی؛ حسنک؛ روایت شفاهی؛ لباو

۱- مقدمه

هم‌زمان با فرمالیسم روسی جریانی به نام ساختارگرایی در غرب شکل گرفت که از الگوی نظری پراپ تأثیر بسیاری پذیرفته بود. این جریان در یک نگاه کلی «نام و نشان گروهی از متفکران بیشتر فرانسوی است که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، تحت تأثیر نظریه زبان فردینان دو سوسور، مفاهیم زبان‌شناسی ساختاری را در مطالعه پدیده‌های اجتماعی و

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، ایران (نویسنده مسؤول) samin.kamali@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز، ایران mohamadhkarami@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۲۰

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۹/۰۲

فرهنگی به کار بستند» (کالر، ۱۳۸۲: ۱۶۶)؛ اما «پس از معنی‌شناسی ساختارگرایی گریماس (۱۹۶۶) که تا ۱۹۸۳ به انگلیسی ترجمه نشده بود) و یکی دو کتاب اثرگذار دیگر، ساختارگرایی تأثیرپذیرفته از پراب به آرامی در مسیر دیگری پیش رفت. این نوع دیگر ساختارگرایی در اصطلاح روایت‌شناسی خوانده شد و کانون توجه آن نه ساختار بنیادی محتوای داستان‌ها، بلکه ساختار روایت است؛ یعنی چگونگی گفته‌شدن داستان به معنای گسترده آن» (برتنز، ۱۳۸۸: ۹۸).

ویلیام لباو (William Labov)، زبان‌شناس برجسته آمریکایی، یکی از ساختارگرایانی است که پژوهش‌های گسترده‌ای درباره روایت‌شناسی انجام داده است؛ او را بنیان‌گذار زبان‌شناسی اجتماعی مدرن می‌خوانند. لباو و همکارش، جاشوا والتزکی (Joshua Waletzky) در مقاله‌ای با نام «تحلیل روایت: گونه‌های شفاهی تجربه فردی»، منتشرشده در سال ۱۹۶۷، نظریه‌های تازه‌ای درباره بررسی روایت و گفتمان مطرح کردند که از جنبه‌های گوناگون درخور توجه است. در نگاه آنان روایت عبارت است از «یک شگرد کلامی برای تکرار تجربه؛ به‌ویژه شگردی برای شکل دادن به واحدهای روایی‌ای که با توالی زمانی تجربه نخستین هم‌خوانی دارند» (لباو و والتزکی، ۱۹۶۷: ۱۳). لباو و والتزکی دو کارکرد اصلی برای روایت در نظر می‌گیرند که تعریف پیشین، یکی از آنها را به نام «کارکرد ارجاعی» آشکار می‌کند؛ برپایه این کارکرد، روایت به تجربه‌ای در گذشته بازگشت می‌دهد و از کوتاه‌کردن پیوسته تجربه، به تکرار آن می‌پردازد؛ اما روایتی که تنها همین کارکرد را دارد، غیرطبیعی است. از نظر آنان «روایت‌ها معمولاً در پاسخ به برخی محرک‌های بیرونی و برای برقراری پاره‌ای از اهداف مربوط به علاقه شخصی روایت می‌شوند» (همان: ۳۴)؛ بنابراین به‌طور طبیعی، روایت کارکرد دیگری در زمینه علاقه شخصی دارد که «کارکرد ارزشی» نامیده می‌شود. این کارکرد «به کاربران روایت نظر دارد» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۲۰) و بیش از همه بر هدفمندی روایت تأکید می‌کند (ر.ک: همان). از سوی دیگر در باور لباو و والتزکی روایت‌های پیچیده‌ای مانند اسطوره‌ها، قصه‌های عامیانه، افسانه‌ها، تاریخ‌ها، حماسه‌ها و... حاصل ترکیب و تکامل عناصر ساده‌تر هستند و در نتیجه چرخه‌ها و تکرارهای بسیاری از ساختارهای روایت در خود دارند. به همین سبب درک و تحلیل این نوع آثار تنها زمانی ممکن است که ساده‌ترین و اساسی‌ترین ساختارهای روایت در پیوند مستقیم با کارکردهای آغازین آنها تحلیل شوند (ر.ک: لباو و والتزکی، ۱۹۶۷: ۱۲). آنها این فرضیه را مطرح می‌کنند که «چنین ساختارهای بنیادینی در گونه‌های شفاهی تجربه فردی یافت می‌شوند» (همان)؛ بنابراین می‌کوشند از درون روایت‌های شفاهی، الگویی کلی برای ساختار روایت بیابند. این الگو به الگوی الماسی شکل معروف است و در مقاله پیش گفته پنج بخش را در بر می‌گیرد: آشناسازی (Orientation)، کنش گره‌افکن (Complication)، کنش گره‌گشا (Resolution)، ارزش‌گذاری (Evaluation)، پایانه (Coda). لباو پنج سال بعد در آخرین فصل کتاب *زبان در شهر درون* با عنوان «دگردیسی تجربه در نحو روایت»، یک بخش دیگر با نام چکیده (Abstract) نیز به آن افزود. در ادامه هریک از اجزای شش‌گانه بالا به‌طور گسترده معرفی می‌شوند.

تاریخ بیهقی یکی از چند تاریخ روایی معتبر در زبان فارسی است که حضور منابع شفاهی در پنج مجلد باقی‌مانده از آن بسیار باارزش‌تر از منابع دیگر است؛ به‌گونه‌ای که بیهقی بیشتر روایت‌شنوی است که شنیده‌های خود را روایت می‌کند. همین موضوع سبب شده است که برخی از پژوهشگران، مصادیق تاریخ شفاهی را در این اثر بررسی کنند و بیهقی را یک تاریخ شفاهی دان به شمار آورند (ر.ک: حسن‌آبادی، ۱۳۸۶: ۱۵ - ۸). تاریخ شفاهی در مقام یک روش و فن در تاریخ‌نگاری، «نوعی سنت خاطره‌گویی است که مقامات سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی دیدگاه‌ها و سرگذشت زندگی خود را در مصاحبه با دیگران مطرح می‌کنند» (ملائتی توانی، ۱۳۸۶: ۱۱۰).

تاریخ بیهقی در بسیاری بخش‌ها صورت نوشتاری یک روایت شفاهی است؛ به همین سبب کاربرد الگوی لباو در برخی ماجراهای این کتاب نکات مهمی را درباره سبک تاریخ‌نگاری بیهقی و تفاوت‌های میان روایت نوشتاری و شفاهی می‌تواند روشن کند. نگارندگان باتوجه به این نکته‌ها بر آن شدند که با نگاهی انتقادی، الگوی پیش‌گفته را در یکی از برجسته‌ترین ماجراهای تاریخ بیهقی، یعنی ماجرای بر دار کردن حسنک وزیر به کار گیرند و نکته‌های سازگاری و ناسازگاری متن را با این الگو روشن کنند. گفتنی است درون‌مایه این ماجرا با موضوع روایت‌های بررسی‌شده لباو (خطر مرگ) مشابه است و روایت شفاهی در آن به سبب استفاده از روایان متعدد نقش برجسته‌ای دارد. باتوجه به این نکته‌ها نگارندگان می‌کوشند در پژوهش خود به پرسش‌های زیر پاسخ گویند:

الف) ساختار روایت حسنک وزیر در چه بخش‌هایی با الگوی لباو هم‌خوانی دارد و در چه بخش‌هایی با آن متفاوت است؟

ب) کاربرد این الگو چه نکاتی را درباره ماجرای حسنک در مقام یک روایت تاریخی آشکار می‌کند؟

۲-۱ پیشینه پژوهش

تاکنون چند پژوهش در بررسی متون باتوجه به نظریه لباو نوشته شده است؛ پهلوان‌نژاد و ایزدی (۱۳۸۵) موارد سازگاری و ناسازگاری حماسه رستم و اسفندیار را با الگوی پنج‌بخشی لباو نشان می‌دهد و در مقاله‌ای دیگر (۱۳۸۵) ساختار همین داستان را با سرود بیست و دوم ایلید (کشته‌شدن هکتور) مقایسه می‌کند. شریعتی (۱۳۸۶) نیز با تقسیم‌بندی داستان بیژن و منیژه به ده روایت کوچک، سه بخش از الگوی الماسی شکل لباو را در این ماجرا تحلیل کرده است. همچنین آزاد (۱۳۸۸) با تحلیل چند حکایت از *مرزبان‌نامه*، سازگاری داستان‌های این اثر را با الگوی شش‌بخشی لباو نشان می‌دهد. محمدی فشارکی و خدادادی (۱۳۹۲) نیز باتکیه بر دو الگوی لباو و گرماس، ساختار داستان در *مصیبت‌نامه* و *منطق‌الطیر* عطار را بررسی کرده‌اند. چنان‌که پیشتر اشاره شد، حسن‌آبادی (۱۳۸۶) نیز کوشیده است تا اصول تاریخ شفاهی را به صورت کلی و گذرا با موازین تاریخ‌نگاری بیهقی برابر و سازگار کند.

به‌طور کلی نزدیک‌ترین پژوهش به این جستار، کتاب *والدمن* (۱۳۷۵) در باب تاریخ بیهقی است. او این اثر را از منظر یکی از نظریه‌های برآمده از نظریه لباو، یعنی نظریه «کنش گفتاری» پرات (Pratt) بررسی کرده است. بنابراین تاکنون پژوهشی با این موضوع انجام نشده است. تحلیل داستان حسنک در مقام یکی از مهم‌ترین نمونه‌های نثر بیهقی باتکیه بر الگوی لباو، نکات تازه‌ای را درباره شیوه روایت‌گری این نویسنده می‌تواند آشکار کند.

۲- تحلیل متن

۱-۲ چکیده

چکیده عبارت است از «بیان خلاصه اینکه داستان درباره چیست؟» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۲۵). این قسمت پیش از بخش‌های دیگر در روایت آشکار می‌شود و افزون بر اشاره کوتاه به موضوع، کارکردهای دیگری نیز دارد؛ درخواست تغییر مسیر صحبت برای روایت داستان و تبلیغ داستان در جایگاه یک پیش‌پرده با وعده و وعید درباره محتوای آن، از کارکردهای دیگر چکیده است (ر.ک: همان: ۱۲۶ و ۱۲۷).

بیهقی در داستان حسنک، خلاصه ماجرا را در قالب عنوان «ذکر بر دار کردن امیر حسنک وزیر رحمه‌الله‌علیه» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۶) بیان می‌کند. روشن است که عنوان‌بندی از ویژگی‌های نوشتار است و به همین سبب یکی از

شگردهای بیان چکیده در ادبیات نوشتاری به شمار می‌رود که در الگوی لب‌او نیست؛ اما همه کارکردهای اصلی چکیده را داراست؛ به‌ویژه درباره کارکرد دوم باید گفت عنوان‌ها برای آگاهی از ورود به موضوعی تازه و جنبه رسمی بخشیدن به آنها به کار می‌رود و این همان بیان تغییر مسیر صحبت در کارکرد دوم چکیده در الگوی لب‌او است؛ البته با این تفاوت که در اینجا شنونده به خواننده تبدیل می‌شود و خواننده توان بیان نظر را درباره علاقه‌مندی یا بی‌علاقگی نسبت به موضوع بحث ندارد؛ بنابراین بیهقی، بلافاصله بعد از تمام شدن ماجرای افشین و بودلف، عنوان پیش‌گفته را می‌آورد؛ اما این شگرد یک کارکرد دیگر نیز دارد و آن، متفاوت کردن موضوع و برجسته کردن آن است که در بیان چکیده در قالب گزاره‌های روایی به این شکل ممکن نیست.

۲-۲ ارزش‌گذاری

ارزش‌گذاری آن بخش از روایت را در برمی‌گیرد که «از رهگذر تأکید بر اهمیت نسبی برخی واحدهای روایی در مقایسه با دیگر واحدها، دیدگاه راوی را درباره روایت آشکار می‌کند» (لب‌او و والتزکی، ۱۹۶۷: ۳۷). افزون‌بر این، ارزش‌گذاری «ابزار در دسترس راوی است تا به هدف روایت یعنی علت وجود آن اشاره کند؛ چرا روایت نقل می‌شود و مراد راوی از نقل آن چیست؟» (لب‌او، ۱۹۷۲: ۳۶۶). این بخش همواره در پیرامون نقطه اوج کنش گره‌افکن و پیش از راه حل قرار می‌گیرد؛ اما بیشتر نیز با راه حل ترکیب می‌شود (ر.ک: لب‌او و والتزکی، ۱۹۶۷: ۳۵). درحقیقت ارزش‌گذاری «سازه‌ای اصلی است که دخالت فردی راوی را در داستان نشان می‌دهد» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۲۸) و این بخش به سبب ارتباط مستقیم این سازه با راوی و حضور آن در سراسر متن، پیچیده‌ترین قسمت الگوی لب‌او است. در ماجرای حسنک نیز ارزش‌گذاری برجسته‌ترین و مهم‌ترین بخش الگوی لب‌او را تشکیل می‌دهد. بیهقی پیش از معرفی شخصیت‌ها و بخش آشناسازی، نخستین ارزیابی خود را به متن وارد می‌کند و خواننده را از آغاز با سوگیری به روایت راه می‌دهد. در ادامه انواع ارزش‌گذاری و نمونه‌های آنها در سراسر روایت بررسی می‌شود.

۱-۲-۲ ارزش‌گذاری بیرونی

در نظریه لب‌او، ارزش‌گذاری بیرونی به اعتبار میزان آشکاربودن آن در متن به دو نوع کاملاً خارجی و ادغام‌شده تقسیم می‌شود:

۱-۱-۲-۲ ارزش‌گذاری کاملاً خارجی

لب‌او واحدهای تشکیل‌دهنده روایت را به چهار گروه کلی تقسیم می‌کند که مهم‌ترین آنها بندهای آزاد و روایی است. بندهای روایی «تجربه به‌سامان رخدادها را هم‌پیوسته را گزارش می‌دهند» (همان: ۱۲۳) و نمی‌توانند در روایت حذف یا جابه‌جا شوند؛ اما بندهای آزاد که «زمینه رخدادها و دیدگاه‌های مشارکان را گزارش می‌دهد» (همان) حذف و گاه جابه‌جا می‌شوند.

راوی در ارزش‌گذاری کاملاً خارجی در قالب بندهای آزاد، علت روایت ماجرا یا دیدگاه خود درباره حوادث و شخصیت‌ها را آشکارا بیان می‌کند که این موضوع بیشتر با خطاب قراردادن خواننده همراه است (ر.ک: همان: ۱۲۹). در داستان حسنک شواهد بسیاری از ارزش‌گذاری کاملاً خارجی مشاهده می‌شود که بیشتر قبل از آغاز و پس از پایان روایت آورده شده است. در ادامه به ترتیب به نمونه‌هایی از هر دو بخش اشاره می‌شود:

- «بوسهل و غیر بوسهل درین کیستند؟ که حسنک عاقبت تهور و تعدی خود کشید» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۷).

- چندان غلام و ضیاع و اسباب و زر و سیم و نعمت هیچ سود نداشت... و این افسانه‌ای است با بسیار عبرت...

لمرک ما الدنيا بدار اقامه اذا زال عن عين البصير غطاءها»
(همان: ۲۳۵).

نمونه‌های بالا نشان می‌دهد بیهقی نخست در مقام تاریخ‌نگار، بیشتر در پی روشن کردن علت بر دار شدن حسنک و تحلیل عوامل آن است؛ اما در پایان بیشتر به ارزش‌گذاری درباره خود روایت و علت اهمیت آن می‌پردازد که همین موضوع سبب رویکرد اخلاقی او نسبت به ماجرا می‌شود. همین‌جاست که یکی از شگردهای بیهقی در ارزش‌گذاری آشکار می‌شود و آن، آوردن ابیاتی برای بیان دیدگاه خود درباره ماجرا و نتیجه‌گیری از آن است. این روش، در جاهای دیگر متن نیز شواهدی دارد (ر.ک: همان: ۲۲۶).

۲-۱-۲-۲ ارزش‌گذاری ترکیب‌شده

درجه‌های میانی از ارزش‌گذاری بیرونی وجود دارد که جریان گزاره‌های روایی را آشکارا قطع نمی‌کند؛ بلکه از ترکیب با آنها پیوستگی نمایشی روایت را حفظ و به‌طور غیرمستقیم اهمیت ماجرا و انگیزه راوی را از روایت آن آشکار می‌کند (ر.ک: لباو، ۱۹۷۲: ۳۷۲). این نوع ارزش‌گذاری خود به چهار گونه تقسیم می‌شود که در داستان حسنک دو نوع آن نمود یافته است:

الف) واکنش شخصیت‌های ماجرا نسبت به رویدادها

بیان نظر شخصیت‌ها درباره رویدادها که در گفتگو با راوی صورت می‌گیرد، به‌طور غیرمستقیم علت برجستگی ماجراست و توانایی آن را برای روایت نشان می‌دهد؛ در نتیجه در راستای محکم کردن هدف راوی از روایت قرار می‌گیرد (ر.ک: همان). برای نمونه می‌مندی در واکنش به انتقام‌جویی‌های بوسهل زوزنی به عبدوس می‌گوید: «سبحان‌الله! این مقدار شکر را چه در دل باید داشت؟» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۹) و نیز بوسهل زوزنی درباره بریدن سر حسنک و اینکه بوالحسن حربلی او را سرزنش کرده است، به او چنین می‌گوید: «ای بوالحسن! تو مردی مرغ‌دلی. سر دشمنان چنین باید!» (همان: ۲۳۶).

چنان‌که مشاهده می‌شود، استفاده از ترکیب «سبحان‌الله»، صفت اشاره «این» و پرسش بلاغی در نمونه نخست و اشارت‌گر «چنین» در نمونه دوم، به هدف بیهقی برای تأکید بر شربودن بوسهل زوزنی و برجسته کردن اهمیت وقایع کمک کرده است.

ب) کنش ارزشی

واکنش فیزیکی راوی یا یکی از شخصیت‌های ماجرا به رخدادی در طول داستان، کنش ارزشی نامیده می‌شود (ر.ک: تولان، ۱۳۹۲: ۱۲۹)؛ یعنی به‌جای کلام از کنش برای ارزش‌گذاری بهره گرفته می‌شود. به همین سبب کنش ارزشی عمیق‌ترین و نمایشی‌ترین نوع از ارزش‌گذاری ترکیب‌شده به شمار می‌آید. برای مثال در «چون سر حسنک را بدیدیم همگان متحیر شدیم و من از حال بشدم» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۳۶) کنش «از حال رفتن»، شدت حادثه و اهمیت آن را در نگاه راوی به‌خوبی نشان می‌دهد.

۲-۲-۲ ارزش‌گذاری درونی

«ارزش‌گذاری‌های درونی آن دسته از ارزش‌گذاری‌ها هستند که با ساختار و ترکیب‌بندی هسته‌بندهای روایت آمیخته شده‌اند» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۳۲). این دسته از ارزش‌گذاری‌ها به سه گروه تقسیم می‌شوند که شواهدی از همه آنها در داستان حسنک دیده می‌شود. در ادامه به ترتیب اهمیت به آنها پرداخته می‌شود:

۱-۲-۲-۲ مؤکدها و تشدیدکننده‌ها

این نوع عناصر، «کاربرد خط زیر نشان‌دار و پررنگ را در نوشتار دارند» (همان: ۱۳۳) و بازیابی آنها در متن ساده است.

الف) واژه‌های نماینده اغراق در متن

۱) انواع قیده‌ها؛ مانند بس، بسیار، سخت، نیک، به‌تمامی، البته، به‌جمله و...؛ مثال: «خواجه بوسهل را بسیار ملامت کرد و وی خواجه را بسیار عذر خواست و گفت با صفرای خویش برنیامدم... و امیر بوسهل را بخواند و نیک بمالید» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۳۳).

۲) انواع صفت‌ها؛ مانند هر، همه، چه و...؛ مثال: «جز استادم که وی را فرونتوانست برد با آن همه حیلت که در باب وی ساخت» (همان: ۲۲۷)؛ «حال حسنگ بر تو پوشیده نیست که به روزگار پدرم چند درد در دل ما آورده است و چون پدرم گذشته شد، چه قصدها کرد بزرگ در روزگار برادرم ولکن نرفتش» (همان: ۲۲۸).

۳) ساخت‌های دیگر مبالغه‌آمیز؛ مانند الف کثرت، جمله‌بندی‌های خاص و...؛ مثال: «بزرگا مردا که این پسر م بود» (همان: ۲۳۶)؛ «بوسهل زوزنی او را به علی رایض، چاکر خویش سپرد و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید» (همان: ۲۲۷).

تنوع و بسامد نمونه‌های این نوع از تأکید نشان‌دهنده اهمیت بیان اغراق‌آمیز در نظر بیهقی است که کلام او را به کلامی تأکیدی تبدیل کرده است.

ب) اشارت‌گرها؛ مانند این، آن، چنین، چنان. مثال: «حجتی و عذری باید کشتن این مرد را» (همان: ۲۲۸)؛ «این خواجه که مرا این می‌گوید، مرا شعر گفته است... اما حدیث قرمطی به ازین باید که او را بازداشتند بدین تهمت نه مرا و این معروف است، من چنین چیزها ندانم» (همان: ۲۳۲).

نخستین نکته مهم درباره این نوع مؤکدها آن است که بسامد اشارت‌گر «این» در سراسر متن از اشارت‌گرهای دیگر بیشتر است. همچنین برجسته‌ترین و پربسامدترین ترکیب اشاری متن، ترکیب «این مرد» است که هم از زبان بیهقی و هم دیگران در اشاره به حسنگ به کار برده می‌شود و هرچند به اندازه ترکیب «این میکائیل» و «این بوسهل» جنبه تحقیر ندارد، کاربرد فراگیر آن به جای اسم فرد، در بیان کم‌ارزشی مقام حسنگ بی‌تأثیر نیست. نکته مهم دیگر درباره نمونه‌های این نوع از مؤکدها آن است که برخلاف نوع پیشین، به سبب محدودبودن کلمات اشارت‌گر (۴ نمونه) از یک‌سو و حضور آنها در سراسر متن از سوی دیگر، گونه تازه‌ای از تکرار در متن پدید می‌آید که خود، سبب تقویت وجه ارزش‌گذارانه آن می‌شود.

ج) تکرار

این نوع تکرار که ویژه روایت دوباره یک رویداد است، نسبت به عناصر دیگر زبانی، تأکید بیشتری را به مخاطب انتقال می‌دهد. مهم‌ترین شاهد آن در متن این نمونه است: «و دو مرد پیک راست کردند با جامه پیکان که از بغداد آمده‌اند» (همان: ۲۳۳)؛ «و دو پیک را ایستانیده بودند که از بغداد آمده‌اند» (همان: ۲۳۴).

همان‌گونه که مشاهده می‌شود، این تکرار، درست در روایت رخدادی است که به‌طور زیرکانه مکر و حیلۀ درباریان را برای بر دار کردن حسنگ نشان می‌دهد و اهمیت این موضوع در ذهن بیهقی او را به برجسته‌کردن آن در متن واداشته است.

البته کنش‌هایی نیز دیده می‌شود که در طول داستان بیش از یک‌بار انجام می‌شوند و روایت آنها نوعی تکرار در متن است. مهم‌ترین این کنش‌ها کنش «ملامت کردن» است که از شخصیت‌های گوناگون داستان سر می‌زند؛ مانند نمونه‌هایی که در ادامه بیان می‌شود:

- «و بدان سبب مردمان زبان بر بوسهل دراز کردند که زده و افتاده را توان زد؛ مرد آن مرد است که گفته‌اند: العفو عند القدرة به کار تواند آورد» (همان: ۲۲۷ و ۲۲۸).

- «چون همه بازگشتند و برفتند خواجه بوسهل را بسیار ملامت کرد... و امیر بوسهل را بخواند و نیک بمالید» (همان: ۲۳۳).

- «میکائیل بدان جا اسب بداشته بود، پذیره وی آمد و وی را مؤاجر خواند... عامه مردم او را لعنت کردند بدین حرکت ناشیرین که کرد... و خواص مردم خود نتوان گفت که این میکائیل را چه گویند» (همان: ۲۲۴).

- «و من در خلوت، دیگر روز او را بسیار ملامت کردم... و این حدیث فاش شد و همگان او را بسیار ملامت کردند بدین حدیث و لعنت کردند» (همان: ۲۳۶).

باتوجه به اینکه کنش ملامت و لعنت بیش از همه در ارتباط با بوسهل و سپس دشمنان دیگر حسنگ صورت می‌گیرد، تأکید بیهقی بر آن در قسمت‌های مختلف متن به برجستگی دیدگاه او درباره این افراد و به‌ویژه حسنگ کمک می‌کند؛ اما کنش مهم دیگر، شکنجه کردن حسنگ است که در بخش زمانی ویژه‌ای در داستان ادامه می‌یابد:

- «چون حسنگ را از بست به هرات آوردند، بوسهل زوزنی او را به علی رایش، چاکر خویش سپرد و رسید بدو از انواع استخفاف آنچه رسید که چون بازجستی نبود کار و حال او را انتقام‌ها و تشفی‌ها رفت» (همان: ۲۲۷)؛

- «و چون امیر مسعود، رضی‌الله‌عنه، از هرات قصد بلخ کرد، علی رایش حسنگ را به بند می‌برد و استخفاف می‌کرد و تشفی و تعصب و انتقام می‌بود» (همان: ۲۲۸).

با دانستن اینکه بیهقی در مجلد نخست نیز به این موضوع پرداخته است (ر.ک: همان: ۴۳ و ۵۲ و ۵۳)، این تکرار برجسته‌تر می‌شود و این‌گونه بار دیگر نفرت خواننده نسبت به شخصیت بوسهل زوزنی برانگیخته می‌شود.

د) پاره‌گفتارهای آیینی

این نوع مؤکدها در سراسر تاریخ بیهقی نمودهای بسیاری دارد. در ادامه به نمونه‌ای از داستان حسنگ اشاره می‌شود:

- «مرد آن مرد است که گفته‌اند: العفو عند القدرة به کار تواند آورد. قال الله عز ذکره - و قوله حق - الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» (همان).

۲-۲-۲ قیاس‌گرها

«قیاس‌گرها شامل عدول ارزشی غیرمستقیم از نقل ساده و مستقیم کنش‌های روایی می‌شوند» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۳۳). آنها در مقایسه با مؤکدها ساختار پیچیده‌تری دارند و ارزش‌گذاری در آنها درونی‌تر است. به همین سبب ردیابی این گروه از عناصر در روایت، به آسانی مؤکدها نیست؛ به‌ویژه اینکه همه مصادیق قیاس‌گرها که شامل پرسش‌ها، جملات منفی و... می‌شود، به‌طور قطعی معنای ارزش‌گذاری را نمی‌رسانند.

الف) پرسش‌ها

در الگوی لباو، پرسش‌هایی کارکرد ارزش‌گذارانه می‌یابند که جنبه بلاغی داشته باشند. شواهد این‌گونه پرسش‌ها در

داستان حسنگ و سراسر تاریخ بیهقی بسیار است. نمونه‌های زیر از این جمله است:

- «خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بر دار خواهند کرد به فرمان امیرالمؤمنین چنین گفتن؟» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۳۲).

- «این مجلس سلطان را که این‌جا نشسته‌ایم هیچ حرمت نیست؟» (همان).

- «شرم ندارید؟ مرد را که می‌بکشید [به دو] به دار برید؟» (همان: ۲۳۴ و ۲۳۵).

در نمونه پیشین برپایه معنای ترتیب دو نوع استفهام امری (شرم داشته باشید!) و نهی‌ای (به دو به دار نبرید!) می‌توان در نظر گرفت.

همان‌طور که مشاهده می‌شود، بیهقی برای ارزش‌گذاری چه از زبان خود و چه شخصیت‌های دیگر، از انواع پرسش‌ها بهره می‌برد.

ب) جملات منفی با کلماتی مانند هیچ‌کس، کس (در معنای هیچ‌کس)، هرگز؛ برای مثال: «اگر امروز اجل رسیده است، کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار که بزرگ‌تر از حسین علی‌نیم» (همان: ۲۳۲). روشن است که این نمونه و نیز پرسش‌های بخش پیشین، نقش تأکیدی نیز دارند؛ اما ارزش‌گذاری آنها با دورشدن توجه از نقل مستقیم رخداد صورت می‌گیرد؛ به همین سبب در گروه جداگانه‌ای گنجانده شده‌اند.

ج) آرایه‌های ادبی

کاربرد صنایع ادبی به‌ویژه تشبیه و استعاره در بندهای روایی از انواع دیگر قیاس‌گرها پیچیده‌تر است؛ زیرا از بیان مستقیم روایت بیشتر فاصله می‌گیرد (ر.ک: تولان، ۱۳۸۳: ۱۳۳)؛ مانند: «لاجرم چون سلطان پادشاه شد، این مرد بر مرکب چوبین نشست» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۷)؛ «تنی چون سیم سفید و رویی چون صدهزار نگار» (همان: ۲۳۴). دقت در نمونه‌ها و نیز بخش‌های دیگر روایت نشان می‌دهد که بیهقی بیش از همه هنگام سخن گفتن از بر دار شدن حسنگ - به‌ویژه در بیان صحنه‌های دردناکی که خود در آنها حضور داشته است - به‌جای استفاده از زبان روشن و آشکار از آرایه‌های ادبی بهره می‌برد. درحقیقت او از رهگذر کاربرد کلام شاعرانه، دیدگاه مثبت خود را درباره حسنگ و نیز اوج احساساتش را نسبت به این رویداد به نمایش می‌گذارد که در کمتر جایی از تاریخ نمونه‌های مشابه آن را می‌توان یافت. این قسمت‌ها جزو هنرمندانه‌ترین شیوه‌های ارزش‌گذاری اوست.

۲-۲-۲-۳ گزاره‌های توضیحی

این دسته از عناصر عبارت است از بندهای وابسته اضافه‌شده به متن «که به رخدادهای اصلی گزارش شده کیفیت می‌بخشد یا آنها را موجه جلوه می‌دهند» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۳۴). برای نمونه می‌توان به بندهایی اشاره کرد که با «هرچند»، «زیرا»، «درحالی‌که» و... آغاز می‌شوند (ر.ک: همان). مقدار این نوع گزاره‌ها در داستان بسیار است که به دو نمونه اشاره می‌شود: «و حسنگ قریب هفت سال بر دار بماند؛ چنان‌که پای‌هایش همه فروتراشید» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۳۶)؛ «و هرچند چنین است از سلطان نصیحت بازنگیرم که خیانت کرده باشم» (همان: ۲۲۹).

همان‌گونه که در نمونه‌ها نیز مشاهده می‌شود، بیشترین تعداد گزاره‌های توضیحی در این ماجرا برای گزاره‌های تعلیلی [با حرف ربط «که»] و نیز گزاره‌های توصیفی [با «چنان‌که»] است؛ «این‌گونه بندها به واسطه مشخص کردن هرچه کامل‌تر میزان یا انگیزه یک کنش خاص، گفتنی‌های رخداد را دوچندان می‌کنند» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۳۴). این موضوع ذهن استدلالی بیهقی و قدرت او را در به تصویر کشیدن جزئیات و صحنه‌سازی و داستان‌گویی او را آشکار می‌کند.

کمابیش همه انواع ارزش گذاری در الگوی لباو در داستان حسنگ نمود یافته است؛ حتی بیهقی برای تأکید بر اهمیت این ماجرا، تنها به این شیوه‌ها بسنده نمی‌کند و از روش‌های دیگری نیز در این راستا بهره می‌گیرد که در الگوی لباو به آنها اشاره نشده است. روش‌های دیگر بیهقی نقش بسیار مهمی در برجسته‌شدن اهداف راوی از روایت و بی‌مانند کردن ساختار آن دارد. مهم‌ترین این شیوه‌ها عبارت است از:

۱) کیفیت گزینش و چیدمان عناصر سازنده متن

بیهقی روایت را این‌گونه آغاز می‌کند: «فصلی خواهم نبشت در ابتدای این حال بردار کردن این مرد و پس به شرح قصه شد. امروز که من این قصه آغاز می‌کنم... ازین قوم که من سخن خواهم راند یک دو تن زنده‌اند در گوشه‌ای افتاده و خواجه بوسهل زوزنی چند سال است تا گذشته شده است و به پاسخ آنچه از وی رفت گرفتار و ما را با آن کار نیست - هرچند مرا از وی بد آمد به هیچ حال» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۶).

حتی اگر لحن بیان بیهقی را در عبارت «در گوشه‌ای افتاده» نادیده بگیریم، او با بیان اینکه بوسهل «به پاسخ آنچه از وی رفت گرفتار» است، پیش از نقل ماجرا دیدگاه خود را درباره کنش یکی از شخصیت‌های داستان آشکار کرده است. بیهقی در ادامه سطرهایی را برای آشنا کردن خواننده با برخی شخصیت‌های داستان در نظر می‌گیرد و در آنجا نیز دخالت او در روایت هم‌چنان آشکار است؛ پس از آن نیز تا پیش از بیان وضعیت حسنگ در دست علی رایض، به‌طور مستقیم نظر خود را درباره وقایع بیان می‌کند. درحقیقت «فصلی» که بیهقی در سطر نخست به آن اشاره می‌کند، بیش از هرچیز فصل ارزش گذاری است و آوردن این فصل در آغاز داستان، خود نوعی ارزش گذاری به شمار می‌آید که اهمیت واقعه را از نظر راوی روشن می‌کند. او در بخش آشناسازی نیز مانند بخش ارزش گذاری، ابتدا شخصیت بوسهل را معرفی می‌کند: «این بوسهل مردی امامزاده و محتشم و فاضل و ادیب بود» (همان).

بیهقی پس از این بخش، بیان رخدادها را با دوبار وصف شکنجه‌شدن‌های حسنگ به دستور بوسهل آغاز می‌کند. به جز بحث تکرار که پیشتر به آن پرداخته شد، این سومین باری است که بوسهل در مرکز توجه راوی و روایت قرار می‌گیرد. بیهقی دوبار دیگر در مجلد پنجم به آشفته‌شدن کار حسنگ و شکنجه‌شدن او به دستور بوسهل می‌پردازد و این موضوع بیان‌کننده اهمیت آن است (ر.ک: همان: ۴۳ و ۵۲ و ۵۳)؛ البته نیاوردن این بخش در آغاز ماجرای حسنگ نیز هیچ خدشه‌ای به روایت وارد نمی‌کند.

بیهقی در ادامه بر نخستین کنش مستقیم بوسهل در راستای کشتن حسنگ توجه می‌کند: «و به بلخ در امیر می‌دمید که ناچار حسنگ را بر دار باید کرد» (همان: ۲۲۸) و این تأکید هم‌چنان تا پایان روایت به روش‌های گوناگون صورت می‌گیرد؛ به‌گونه‌ای که به نظر می‌رسد کنش‌های بوسهل سرانجام این اتفاق دردآور را رقم می‌زند (ر.ک: همان: ۲۳۰ و ۲۳۳). در پایان روایت نیز باز عملکرد بوسهل پس از مرگ حسنگ، نشان‌دادن سر بریده او به اطرافیان، شرح داده می‌شود (ر.ک: همان: ۲۳۶)؛ درحقیقت بیهقی ماجرا را با بوسهل آغاز می‌کند؛ گسترش می‌دهد و به پایان می‌رساند. افزون بر این به جز گفتگوی سلطان و بونصر هیچ صحنه‌ای از داستان نیست که از حضور بوسهل یا سخن گفتن درباره او خالی باشد. او حتی پس از بر دار کشیده شدن حسنگ می‌نویسد: «چون ازین فارغ شدند، بوسهل و قوم از پای دار بازگشتند» (همان: ۲۳۵)؛ یعنی از بین همه حاضران، جمله‌اش را با نام بوسهل آغاز می‌کند تا بار دیگر بر حضور او در مراسم تأکید کرده باشد. بیهقی این‌گونه با ربط دادن پیوسته بوسهل به این ماجرا و انتخاب صحنه‌هایی که دشمنی شدید او را با حسنگ نشان می‌دهد (از جمله صحنه رفتن نزد خواجه و نیز نشان‌دادن سر حسنگ به دیگران) بار دیگر جهت‌گیری

خود را نسبت به روایت نشان می‌دهد و به ارزش‌گذاری می‌پردازد.

۲) گزینش راویان و منابع گوناگون در بیان رخدادها

در مقالات گوناگون، علت استفاده بی‌هقی از راویان متعدد در نقل ماجرای حسنگ بررسی شده و به عوامل گوناگونی از جمله تقویت جنبه حقیقت‌مانندی ماجرا اشاره شده است (ر.ک: رسولی و عباسی، ۱۳۸۷: ۹۵)؛ اما نکته دیگر آن است که بی‌هقی از این روش برای ارزش‌گذاری ماجرا از زبان دیگران بهره می‌برد. به بیان دیگر او پیوسته سخنان افراد مرتبط با ماجرا را بیان می‌کند تا افزون‌بر پیش‌برد داستان به روش‌های گوناگون درباره عملکرد بوسهل زوزنی، گناهکار اصلی ماجرا در نظر بی‌هقی، ارزش‌گذاری کرده باشد؛ برای نمونه در بیان شکنجه‌شدن حسنگ به دست علی رایش می‌نویسد: «هرچند می‌شنودم از علی پوشیده وقتی مرا گفت که هرچه بوسهل مثال داد از کردار زشت در باب این مرد از ده، یکی کرده آمدی و بسیار محابا رفتی» (بی‌هقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۸).

بی‌هقی در قالب گزاره‌ای توضیحی از اطلاعات این راوی استفاده می‌کند تا هم اخبار خود را محکم و معتبر کند و هم بر دشمنی بوسهل با حسنگ تأکید کرده باشد. راوی بخش بعدی ماجرا، یعنی عبدوس نیز به گفته خود بی‌هقی «با بوسهل سخت بد بود». از سوی دیگر بی‌هقی پس از پایان مراسم مصادره اموال حسنگ به نام سلطان مسعود می‌نویسد: «این مقدار شنودم که دو تن با یکدیگر می‌گفتند که خواجه بوسهل را برین که آورد؟ که آب خویش ببرد» (همان: ۲۳۱). روشن است این جملات که همانند نمونه پیشین، حذف آنها از روایت خدشه‌ای در سیر علی و معلولی وقایع ایجاد نمی‌کند، فقط برای ارزش‌گذاری غیرمستقیم در روایت آورده شده است و این موضوع درباره سخنان خواجه عبدالرزاق و بوالحسن حربلی در پایان ماجرا نیز صادق است. درحقیقت بی‌هقی با پنهان‌کردن ارزش‌گذاری خود پشت روایت‌های راویان متعدد، بخشی از سخنان خود را از این راه بیان می‌کند.

۳) تمثیل

پیشتر گفته شد که یکی از موارد ارزش‌گذاری درونی در الگوی لبو، استفاده از آرایه‌های ادبی به‌ویژه تشبیه و استعاره است؛ اما تنها این نوع تشبیه درون‌متنی نیست که ابزار ارزش‌گذاری به شمار می‌آید؛ بلکه ذات تشبیه در هر شکل و صورتی نشان‌دهنده اهمیت مشابه در ذهن راوی است. در داستان حسنگ، افزون‌بر تشبیه‌های درون‌متنی، گونه دیگری از تشبیه وجود دارد که در قالب تمثیل ظاهر می‌شود؛ به این شکل که بی‌هقی پس از پایان روایت، ماجراهای دیگری را به یاد می‌آورد که همه آنها وجه مشترکی - کشته‌شدن فردی بی‌گناه در دفاع از عقاید خود به دست ستمکاران زمان - با این داستان دارند. این پاره‌روایت‌ها عبارت است از:

۱) کشته‌شدن عبدالله زبیر به وسیله حجاج یوسف؛

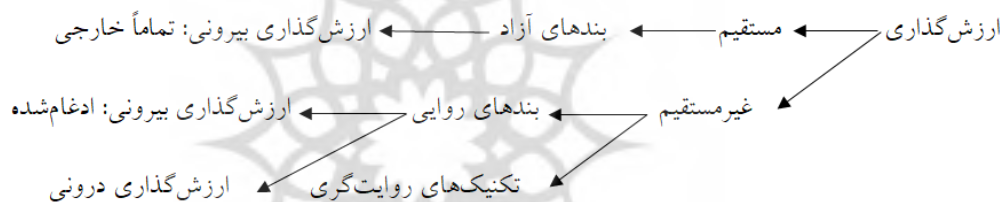
۲) کشته‌شدن جعفر برمکی به دستور هارون الرشید و کیفیت بر دار ماندن او؛

۳) کشته‌شدن ابن‌بقیه وزیر به دستور عضدالدوله؛

۴) کشته‌شدن زید بن علی به دستور نصر سیار.

بی‌هقی با وجود تأکید بر دوری از اطناب، همه ماجراهای بالا را، هرچند فشرده، بیان می‌کند و این نشان‌دهنده اهمیت بسیار مرگ حسنگ در ذهن اوست؛ به گونه‌ای که «شاید بتوان با جرأت مدعی شد که هیچ ماجرای چون اعدام حسنگ، دل بی‌هقی را به درد نیاورده و او را تحت تأثیر قرار نداده است» (کریمی، ۱۳۸۹: ۱۰۷). در هیچ کجای تاریخ بی‌هقی در بیان یک رخداد، این تعداد روایت مشابه آورده نشده است و این موضوع نشان‌دهنده اهمیت آن است.

با دقت در نمودهای انواع ارزش گذاری در متن، توجه بسیار بیهقی به آشکارشدن کامل عقیده خود در روایت دریافته می شود؛ به گونه ای که کمابیش هیچ بخش از داستان از ارزش گذاری خالی نیست و این موضوع در بخش های بسیاری به تکرار می انجامد. افزون بر این، شیوه های بیهقی را برای برجسته کردن اهمیت ماجرا به دو نوع مستقیم و غیرمستقیم می توان تقسیم کرد. راوی در ارزش گذاری مستقیم با متوقف کردن جریان داستان و در قالب بندهای آزاد (گزاره های غیرروایی)، انگیزه های روایت گری یا دیدگاه خود را درباره ماجرا و شخصیت ها و... آشکارا بیان می کند. شواهد نوع نخست ارزش گذاری بیرونی در الگوی لبوا، یعنی ارزش گذاری کاملاً خارجی در این دسته می گنجد؛ اما ارزش گذاری غیرمستقیم دربرگیرنده آن دسته از دخالت های راوی در روایت است که پنهانی و برای به دست آمدن اهدافی در متن وارد شده و البته امکان بیان آنها به طور مستقیم نبوده است. این نوع ارزش گذاری از کارکرد هنری تری نسبت به ارزش گذاری مستقیم برخوردار است و در سطح بندهای روایی متن نمود می یابد که شواهد نوع دوم ارزش گذاری بیرونی - منظور ارزش گذاری ادغام شده و نیز شواهد ارزش گذاری درونی است - را در بر می گیرد و یا در سطح ساختار کلی روایت، دربرگیرنده همه تکنیک های مربوط به شیوه روایت گری راوی است که رنگ و ویژه او را به روایت می زنند؛ بنابراین تقسیم بندی جامع تری از بخش ارزش گذاری در الگوی لبوا می توان ارائه داد که در شکل زیر نشان داده می شود:



شکل شماره ۱

بیان آشکار بیهقی درباره اشتباهات حسنک و ضرورت پندگرفتن از سرگذشت او در قالب ارزش گذاری مستقیم و برجسته کردن به دار آویختن او در مقام یک توطئه ظالمانه از راه های غیرمستقیم در روایت کاملاً هوشمندانه صورت گرفته است.

۳-۲-۳-۲ آشناسازی

این بخش، بندهای آزادی را در بر می گیرد که در آغاز روایت برای آشنایی مخاطب با شخصیت ها و مکان و زمان و موقعیت رفتاری موجود در روایت بیان می شود (رک. لبوا و والتزکی، ۱۹۶۷: ۳۲). درحقیقت این بخش «با آنچه در روایت شناسی صحنه آرای نامیده می شود، برابر است» (تولان، ۱۳۸۳: ۱۲۸)؛ اما «نه همه روایت ها از بخش آشناسازی برخوردارند و نه همه آشناسازی ها این چهار نقش را ایفا می کنند؛ افزون بر این، برخی بندهای آزاد که چنین کارکردی دارند، در موقعیت های دیگر ظاهر می شوند. درنهایت درمی یابیم که کارکرد قسمت آشناسازی بیشتر از رهگذر گزاره ها یا بخش های لغوی موجود در بندهای روایی انجام می شود» (لبوا و والتزکی، ۱۹۶۷: ۳۲).

۳-۲-۱-۳-۲ معرفی شخصیت ها

نخستین نکته مهم درباره این بخش آن است که ماجرای حسنک در مجلد ششم از تاریخ بیهقی آورده شده است و به همین سبب همه شخصیت های مهم آن پیشتر به خواننده معرفی شده اند؛ بنابراین بیهقی فقط در هنگام لازم، آگاهی های تازه ای به مخاطب می دهد یا با بیان داده های پیشین به گونه ای دیگر در متن بر آنها تأکید می کند. نخستین

شخصیت درخور توجه بیهقی در این زمینه بوسهل زوزنی است: «این بوسهل مردی امام‌زاده و محتشم و فاضل و ادیب بود؛ اما شرارت و زعارتی در طبع وی مؤکد شده و لا تبدیل لخلق الله و با آن شرارت دلسوزی نداشت و همیشه چشم نهاده بودی تا پادشاهی بزرگ و جبار بر چاکری خشم‌گرفتی و آن چاکر را لت زدی و فروگرفتی؛ این مرد از کرانه بجستی و فرصتی جستی و تضریب کردی و المی بزرگ بدین چاکر رسانیدی» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۲۶).

بیهقی برای معرفی بوسهل از مجموعه‌ای از بندهای آزاد با توصیف مستقیم بهره می‌برد که جدا از رخدادهای داستان آورده شده است؛ البته توضیحات او درباره شخصیت‌های دیگر به جز حسنگ به این گستردگی نیست و بیشتر در پیوند با مطالب دیگر است (ر.ک: همان). از سوی دیگر توضیحات بیهقی درباره حسنگ بیشتر به احوال ظاهری او در زمان مصادره اموال و بر دار شدن مربوط می‌شود؛ در ادامه به نمونه‌ای از مورد دوم اشاره می‌شود: «وی دست اندر زیر کرد و ازار بند استوار کرد و پایچه‌های ازار را بست و جبه و پیراهن بکشید و دور انداخت با دستار و برهنه با ازار بایستاد و دست‌ها درهم زده، تنی چون سیم و رویی چون صد هزار نگار و همه خلق، به درد بگریستی» (همان: ۲۳۴).

دقت بیهقی در روایت جزئیات بالا که در صحنه‌های دیگر مربوط به حضور حسنگ نیز نمود دارد، اهمیت ماجرا و سرنوشت حسنگ را در ذهن او نشان می‌دهد. این موضوع در کنار جهت‌گیری‌های او در معرفی بوسهل این نکته را آشکار می‌کند که آشناسازی بیهقی درباره شخصیت‌ها با ارزش‌گذاری همراه است.

۲-۳-۲ توضیح زمان رخدادها

درباره زمان رخدادها باید گفت بیهقی به سبب تاریخی بودن این اثر نه فقط در داستان حسنگ بلکه کمابیش در همه رخدادهای مهم، تاریخ دقیق رخداد را ذکر می‌کند؛ این نکته یکی از تفاوت‌های متون تاریخی با متون روایی دیگر از منظر نظریه لبوا است. به این ترتیب دو نوع توضیح زمانی در این ماجرا درخور بازیابی است:

- اشاره به اوقات شبانه‌روز؛ برای مثال: «این شب که فردای آن حسنگ را بر دار می‌کردند، بوسهل نزدیک پدرم آمد نماز خفتن» (همان: ۲۳۳).

این نوع اشارات که در سراسر متن و به فراخور اهمیت زمان در صحنه‌های گوناگون آورده می‌شود، نقش بسیار مهمی در ملموس شدن رخدادها برای خواننده دارد.

۱-۲-۳-۲ بیان تاریخ دقیق رخدادها

بیهقی در این داستان، دو بار به تاریخ دقیق اشاره می‌کند و آن هم در بیان تعیین‌کننده‌ترین رخدادهای روایت، یعنی تشکیل جلسه برای سندزدن اموال حسنگ به نام سلطان مسعود و بر دار شدن حسنگ است: «روز سه شنبه بیست و هفتم صفر چون بار بگسست، امیر خواجه را گفت: به طارم باید نشست که حسنگ را آنجا خواهند آورد» (همان: ۲۳۱)؛ «چون کارها ساخته آمد، دیگر روز چهارشنبه دو روز مانده از صفر... سواران رفته بودند با پیادگان تا حسنگ را بیاورند» (همان: ۲۳۳ و ۲۳۴).

۳-۳-۲ توضیح مکان رخدادها

بیهقی کمابیش در همه صحنه‌های داستان، با مشخص کردن مکان رخدادها به فضاسازی روایت کمک می‌کند؛ اما بیشترین و دقیق‌ترین اشارات مکانی در صحنه آخر، یعنی صحنه بر دار شدن حسنگ دیده می‌شود که از اهمیت آن صحنه در نظر راوی سرچشمه می‌گیرد: «و در شهر خلیفه شهر را فرمود داری زدن بر کران مصلاهی بلخ، فرود شارس‌تان... چون [حسنگ را] از کران بازار عاشقان درآوردند و میان شارس‌تان رسید، میکائیل آنجا اسب بداشته بود، پذیره وی آمد» (همان: ۲۳۴).

او درباره مکان خاکسپاری حسنک نیز می‌نویسد: «و حسنک قریب هفت سال بر دار بماند... چنان‌که اثری نماند تا به دستور فروگرفتند و دفن کردند؛ چنان‌که کس ندانست که سرش کجاست و تن کجاست» (همان: ۲۳۶).
بیهقی به همه عناصر سازنده یک موقعیت روایی توجه نشان می‌دهد و متناسب با پیشروی متن، اطلاعات لازم را در اختیار مخاطب قرار می‌دهد؛ این موضوع افزون‌بر دقت و باریک‌بینی او، توانایی این مورخ را در تجسم کردن رخدادهای تاریخی برای خواننده روشن می‌کند.

۲-۴ کنش گره‌افکن

«پیکره اصلی بندهای روایی معمولاً مجموعه‌ای از وقایع را در بر می‌گیرد که می‌توان آن را گره یا کنش‌گره افکن خواند... درحقیقت در بسیاری موارد، رشته‌درازی از وقایع می‌تواند دربرگیرنده چندین چرخه روایت ساده به همراه گره‌افکنی‌های بسیار باشد» (لباو و والتزکی، ۱۹۶۷: ۳۲).

ماجرای بر دار کردن حسنک تنها بخشی از شرح حال این وزیر در تاریخ بیهقی است؛ به همین سبب برای شناسایی علت قتل او باید به رخدادهای گذشته نیز توجه داشت. با در نظر گرفتن سخنان راویانی مانند بونصر و عبدوس و... گره‌های داستان را در سطح چند کنش اصلی می‌توان بررسی کرد:

۱) تغییر مسیر حسنک در بازگشت از سفر حج و خلعت‌سندن او از خلفای فاطمی در روزگار سلطان محمود؛

۲) خوارکردن حسنک و پرده‌دار او بوسهل زوزنی را در ایام وزارت؛

۳) ژاژخاییدن‌های حسنک در باب خواجه میمندی در روزگار سلطان محمود؛

۴) طرفداری حسنک از سلطان محمد و رفتار جسورانه او نسبت به سلطان مسعود؛

۵) تشویق بوسهل سلطان را به کشتن حسنک.

چنان‌که مشاهده می‌شود، چهار کنش از این پنج کنش از شخص حسنک وزیر سر زده است؛ کنش نخست، گره آغازین داستان را رقم می‌زند که عملکرد بعدی شخصیت‌ها در راستای کشتن حسنک از آن دریافت می‌شود. سه کنش بعدی به بی‌پروایی‌های حسنک در ارتباط با سه شخصیت تعیین‌کننده در قتل او ارتباط دارد؛ این کنش‌ها انگیزه انتقام‌گیری را در آنها به وجود می‌آورد و گره‌های عمیق‌تر روایت را شکل می‌دهد. کنش پنجم بوسهل درحقیقت واکنشی به یکی از کنش‌های گره‌افکن حسنک است که ماجرا را به بحران می‌کشاند. به سخن دیگر، کنش‌های گره‌افکن حسنک سرانجام سبب شکل‌گیری بحرانی می‌شود که تلاش بوسهل برای کشتن اوست و سراسر ماجرا در مجلد ششم گردآورد این بحران است.

۲-۵ کنش گره‌گشا

راه حل فرجام رخدادها را در بر می‌گیرد و «به ما می‌گوید سرانجام چه اتفاقی افتاد و بحران و حوادثی که طی کنش گره‌افکن رخ داده است، به چه نتیجه‌ای منجر شد و از چه راهی حل گردید» (آزاد، ۱۳۸۸: ۱۲۶).

هرکدام از سه کنش گره‌افکن حسنک در رابطه با بوسهل و میمندی و سلطان واکنش‌هایی در پی دارد که همه به دنبال واکنش نخست، مطرح‌شدن پیشنهاد قتل از سوی بوسهل، آشکار می‌شود؛ بوسهل افزون‌بر پیشنهاد قتل، لحظه‌ای از تحقیر حسنک دست نمی‌کشد؛ میمندی با سکوت از شفاعت نزد سلطان دریغ می‌کند و مسعود نیز با وجود روشننگری بونصر در باب قرمطی‌نبودن حسنک، بهانه بوسهل را برای کشتن این وزیر می‌پذیرد؛ بنابراین می‌توان گفت هر یک از

واکنش‌های این سه شخصیت نقشی در گشایش گره‌های پیشین دارد که سرانجام به گره‌گشایی اصلی، یعنی بردار شدن حسنک می‌انجامد؛ اما همان‌طور که انتظار می‌رود، شخص سلطان تصمیم پایانی قتل را می‌گیرد که بی‌پروا ترین رفتارهای حسنک در ارتباط با او بوده است.

ماجرای حسنک در مجلد ششم با بحرانی آغاز می‌شود که نتیجه محکم شدن گره‌های ایجادشده در زمانی پیش از تاریخ روایت است. خواننده با مطالعه مجلد پنجم و دریافت سخنان راویان درباره گذشته، تکه‌های معمای سرگذشت حسنک را کنار هم قرار می‌دهد؛ بنابراین ساختار داستان به سبب تکنیک‌های روایتگری بیهقی (از جمله بهره‌گیری از راویان متعدد) و نیز توجه او به بیان رخداد‌های هر سال با ساختار ساده کنش‌ها در الگوی لباو متفاوت است.

۶۲ پایانه

این بخش، مهر پایان را بر روایت می‌زند و در برابر چکیده قرار می‌گیرد. درحقیقت پایانه‌ها دربردارنده ویژگی «پرکردن فاصله میان لحظه زمانی در پایان روایت و زمان حال‌اند. پایانه‌ها راوی و گوینده را به همان جایی بر می‌گردانند که روایت را آغاز کرده بودند» (لباو، ۱۹۷۲: ۳۶۵). ماجرای حسنک دو پایانه دارد:

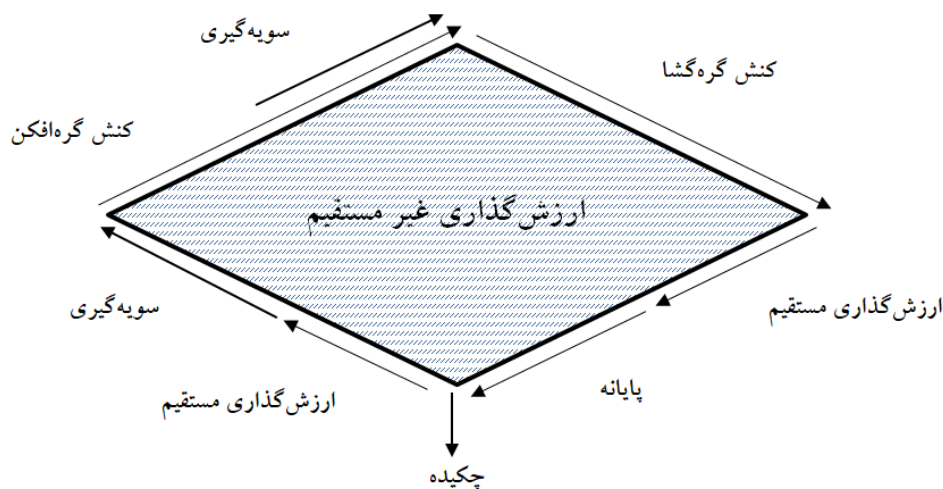
الف) پایانه فرعی

بیهقی پس از روایت لحظه بر دار شدن حسنک می‌نویسد: «پس مستی رند را سیم دادند که سنگ زنند و مرد خود مرده بود که جلادش رسن به گلو افکنده و خبه کرده. این است حسنک و روزگارش» (بیهقی، ۱۳۹۲، ج ۱: ۲۳۵). بیهقی با جمله آخر، مهر پایان را بر روایت ویژه مرگ حسنک می‌زند و به همه پرسش‌های ذهنی خواننده پایان می‌دهد؛ اما بخش مهمی از ارزش‌گذاری راوی پس از این جمله در متن آورده می‌شود و روایت با نقل کنش‌های بوسهل، وضعیت حسنک بر سر دار و واکنش مادرش در برابر خبر مرگ او ادامه می‌یابد. به همین سبب جملات بالا پایانه‌ای فرعی برای این داستان است.

ب) پایانه اصلی

بیهقی پس از آوردن داستان‌های مشابه ماجرای حسنک می‌نویسد: «این حدیث بر دار کردن حسنک به پایان آوردم و چند قصه و نکته بدان پیوستم سخت مطول و مبرم درین تألیف... و رفتم بر سر کار تاریخ» (همان: ۲۴۳). با جمله «رفتم بر سر کار تاریخ»، روایت به زمان حال بازمی‌گردد و پرونده قتل حسنک به‌طور کامل بسته می‌شود. گفتنی است همه مطالب بعد از پایانه نخست نسبت به خود ماجرا فرعی است و حذف آنها خدشه‌ای به روایت نمی‌زند؛ به همین سبب به نظر می‌رسد علت اصلی این پایان‌بندی دوگانه در داستان حسنک، علاقه بیهقی به توضیح کامل ماجرا همراه با جزئیات و آزادی عملی است که او در مقام نویسنده دارد. البته در روایت شفاهی بیشتر چنین مجالی برای سخن‌رانی و پرداختن به بخش‌های فرعی وجود ندارد؛ زیرا شنونده این طول و تفصیل را بر نمی‌تابد و به نوعی شکایت خود را به راوی نشان می‌دهد؛ اما خواننده امکان دسترسی به نویسنده را ندارد و به همین سبب بیهقی پیوسته از خوانندگان پوزش می‌طلبد (ر.ک: همان).

ساختار الماسی شکل ماجرای حسنک را به شکل زیر می‌توان نشان داد:



شکل شماره ۲

۳- نتیجه گیری

در بررسی داستان بردار شدن حسنگ با توجه به نظریه لبوا نتایج زیر به دست آمد:

۱) ماجرای حسنگ ساختاری کمابیش پیچیده و چند لایه دارد؛ زیرا از یک سو بیهقی از راویان متعدد بهره می برد و از سوی دیگر گذشته نگری های موجود در روایت و بازگشت به رخداد های پیش از روزگار سلطنت مسعود، این پیچیدگی و چند لایگی را می افزاید؛ همین موضوع آن را از ساختار ساده و خطی روایت های خطر مرگ در الگوی لبوا متفاوت می کند.

۲) ساخت کلان این داستان با الگوی الماسی شکل لبوا متناسب است؛ اما هر کدام از شش بخش الگو به علت هایی مانند نوشتاری بودن اثر و تاریخی بودن آن و شگردهای بیهقی در روایت گری ویژگی هایی دارد که سبب بی ماند بودن ساختار روایت شده است.

۳) با توجه به ماهیت تاریخ و شرایط تاریخ نویسی علمی به نظر می رسد کارکرد ارجاعی تنها کارکرد ضروری برای یک روایت تاریخی است و حضور کارکرد ارزشی که به طور مستقیم به ارزش گذاری مربوط است تنها در چارچوب ویژه ای (دخالت های ضروری از جمله گزینش وقایع مهم تر برای نقل) درخور توجیه است؛ اما چنان که مشاهده شد، انواع ارزش گذاری در داستان حسنگ نموده های بسیاری دارد. بنابراین روایت تاریخی بردار شدن حسنگ، از نظر برخورداری از دو کارکرد ارجاعی و ارزشی با انواع دیگر روایت از جمله داستان، روایت های فردی زندگی روزمره و... مشترک است؛ بی گمان یکی از عواملی که تاریخ بیهقی و به ویژه این ماجراهایش را از سطح تاریخ خالص و ناب فراتر می برد، همین کارکرد ارزشی است.

۴) نوع استفاده بیهقی از شیوه های ارزش گذاری در این ماجرا که به تکرارهای فراوان می انجامد، سبک روایت او را به سبکی تأکیدی تبدیل می کند؛ همچنین ثابت می کند بیهقی با وجود تأکید پیوسته بر بی طرفی در بیان وقایع (رک: همان: ۲۲۶)، نتوانسته است خود را از دخالت های شخصی در روایت دور کند؛ البته دخالت های او بسیار هنرمندانه و زیرکانه به روایت وارد شده است.

سرانجام باید گفت چگونگی عملکرد بیهقی در پرداخت ساختار داستان حسنک در جایگاه یکی از مهم‌ترین داستان‌های تاریخ او نشان‌دهنده ذهن استدلالی و خلاق و ساختارمند بیهقی است که افزون‌بر محتوای داستان کاملاً تحت تأثیر هدف راوی از بیان وقایع است.

منابع

- ۱- آزاد، راضیه (۱۳۸۸). «بررسی ساختار حکایت‌های مرزبان‌نامه (براساس الگوی الماسی‌شکل لایبوف)»، مجله پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)، دانشگاه اصفهان، دوره ۳، شماره ۱، ۱۲۳ - ۱۴۰.
- ۲- برتنز، یوهانس ویلم (۱۳۸۸). نظریه ادبی، ترجمه فرزانه سجودی، تهران: آهنگ دیگر، چاپ دوم.
- ۳- بیهقی، محمد بن حسین (۱۳۹۲). تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: مهتاب، چاپ ۱۶.
- ۴- پهلوان‌نژاد، محمدرضا؛ ایزدی، رضا (۱۳۸۵). «تجزیه و تحلیل ساخت کلان حماسه رستم و اسفندیار شاهنامه فردوسی براساس قالب لباو والتزکی»، فصل‌نامه زبان و زبان‌شناسی، دوره ۲، ش ۴، ۱ - ۱۹.
- ۵- پهلوان‌نژاد، محمدرضا (۱۳۸۵). «مقایسه سرود بیست و دوم / یلیاد (کشته‌شدن هکتور) و حماسه رستم و اسفندیار برپایه الگوی لباو والتزکی»، فصلنامه جستارهای ادبی، سال ۳۹، شماره ۱۵۵، ۱۹۱ - ۲۱۰.
- ۶- تولان، مایکل (۱۳۸۳). درآمدی تقادانه - زبان‌شناختی بر روایت، ترجمه ابوالفضل حری، تهران: بنیاد سینمایی فارابی.
- ۷- حسن‌آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۶). «تاریخ شفاهی و شفاهی‌نگاری در متون تاریخی (باتکیه‌بر کتاب تاریخ بیهقی)»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۱۸، ۸ - ۱۵.
- ۸- رسولی، حجت؛ عباسی، علی (۱۳۸۷). «کارکرد روایت در «ذکر بر دار کردن حسنک وزیر» از تاریخ بیهقی»، فصل‌نامه پژوهش زبان‌های خارجی، دوره ۱۳، شماره ۴۵، ۸۱ - ۹۸.
- ۹- شریعتی، فاطمه (۱۳۸۶). بررسی ساخت کلان داستان بیژن و منیژه شاهنامه فردوسی براساس الگوی لباو والتزکی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، به راهنمایی دکتر محمدرضا پهلوان‌نژاد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- ۱۰- کالر، جانانان (۱۳۸۲). نظریه ادبی، ترجمه فرزانه طاهری، تهران: مرکز.
- ۱۱- کرمی، محمدحسین (۱۳۸۹). بررسی تحلیلی حکایت‌های تاریخ بیهقی، مشهد: به‌نشر.
- ۱۲- محمدی فشارکی، محسن؛ خدادادی، فضل‌الله (۱۳۹۲). «مقایسه ساختار داستان در دو اثر عطار باتکیه‌بر دو الگوی جدید ساختارگرای داستان‌نویسی»، فصل‌نامه جستارهای زبانی، دانشگاه تربیت مدرس، دوره ۴، شماره ۳، ۱۷۹ - ۲۰۲.
- ۱۳- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۶). درآمدی بر روش پژوهش در تاریخ، تهران: نشر نی.
- ۱۴- والدمن، مریلین (۱۳۷۵). زمانه، زندگی و کارنامه بیهقی، ترجمه منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.

15- Labov and Waletzky, J (1967). *Native Analysis: Oral versions of Personal Experience*. Essays on the Verbal and Visual Arts. In J. Helm [ed.]. Seattle, WA: University of Washington Press.

16- Labov, William (1972). *Language in the inner city: studies in the Black English vernacular*. Philadelphia: University of Pennsylvania press.